بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

عرض کردیم در آیاتی که به وظائف آموزشی و تربیتی خانواده اشاره می­کنند، سه آیه مطلق داریم: «وقایه»، «ائتمار» و «مضاره» و نيز آیات خاصه داریم که یکی آیه «**و أمُر أهلَک بالصّلوة**» بود.

# آیه خاصه دوم: آیه پنجاه‌وپنج سوره مریم

دومين آیه­اي كه به‌طور خاص به آموزش وظائف تربیتی می­پردازد، آیه پنجاه‌وپنج سوره مریم است، در این آیه آمده است:

«**وَ اذْكُرْفِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ كانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»**.) مریم**/54-55)**

## مقدمه­اي بر سوره مريم

در سوره مریم عده­ای از انبیاء و اولیای الهی مطرح هستند و به نحوی خداوند در این سوره تاریخ و سیره آن‌ها را یادآوری می­کند: «**وَ اذْكُرْفِي الْكِتابِ».** از قصه حضرت زکریا شروع می­شود و بعد یحیی بن زکریا و بعد حضرت مریم و حضرت عیسی را بيان مي­كند.

راجع به حضرت عیسی و مریم آیات مفصلی اینجا آمده و بعد می­رسد به حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب و حضرت موسی و اين سیری است از چند انبیاء الهی که در این سوره به این ترتیب مطرح شده است. از حضرت زکریا شروع می­شود و یحیی و مریم و عیسی و ابراهیم و فرزندان او و حضرت موسی و اسماعیل و آخری هم ادریس است. بعد هم می­رسد به آیه سجده:

«**َ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّين‏»(نساء/69)** و آیه بعدی **«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْف‏ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ**»(مریم/59) که آیه مشهوری است.

سیاق اين آیه توصیف انبیاء گذشته و بیان احوال آن‌ها است و نوعی سیره پیامبران در این سوره مطرح است. ما در قرآن کریم بحثی داریم و آن این است که در بخش زیادی از آیات قرآن سیره انبیا مطرح شده است، مثلاً در كل سوره هود، سیر تاریخی انبیاء را مطرح می­کند و سوره مریم هم تا حدی این‌طور است. بافت بعضی از سوره­ها از اول تا آخر یک نوع سیر تقریباً تاریخی انبیاء و بیان شخصیت آن‌ها و اوصاف و احوال آن‌ها است. سوره مریم هم حداقل بخش عمده­اش به این روال نازل شده و سامان یافته است. این مقدمه­ای است که مربوط به سوره مریم است.

## ديدگاه مفسرین در مورد آیه پنجاه‌وپنج سوره مریم

آنچه به بحث ما ربط دارد، این قسمت از آیه است: «**و اذكُر فِي الكتابِ إِسماعيلَ إنَّه كان صادقَ الوعدِ و كانَ رسُولًا نَّبيًّا**».

بسياری از مفسرین بحث کرده­اند که منظور از این اسماعیل کدام اسماعیل است؟ ما دو تا اسماعیل در انبیاء داريم: یکي اسماعیل فرزند ابراهیم است که در قرآن در چند جا اسم او آمده و با تجلیل هم از او یاد شده است. از همان کودکی که تن داد «**قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ- سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِين‏»**(صافات/102) که اين كلام اوج تسلیم در برابر امر خدا را در همان نوجوانی نشان مي­دهد و بعد هم همکاری او با حضرت ابراهیم در بنای کعبه و داستان­های دیگری که در قرآن از او نقل شده است. یکی هم اسماعیل بن حزقیل یا حرقیل است که غیر از اسماعیل فرزند ابراهیم است، ولی جزء انبیاء بوده است. بحث جدی در بین مفسرین مطرح است که اسماعیلی که در اینجا مطرح شده کدام یک از این دو اسماعیل نبی است؟ به ظاهر اگر کسی آیات قرآن را ببیند، ذهنش به اسماعیل بن ابراهیم منصرف می­شود. دلیلش این است که هم در قرآن اسم او زیاد آمده و قصه­هایی از او نقل شده است و اینجا هم به نحوی اسحاق و یعقوب آمده که از حضرت ابراهیم است و از این قبیل قرائن که ابتدا به ذهن ما می­آید که مقصود اسماعیل فرزند ابراهیم است، اما در روایات آمده که آن اسماعیل، اسماعیل دیگری است، البته در روایاتش دقت نکرده­ام که چقدر اعتبار دارد یا ندارد. بعضي هم در اينجا شواهدی در اینجا ذکر کرده و گفته­اند که شاهد بر این که این اسماعیل آن اسماعیل نیست، این است که بحث حضرت ابراهیم مفصل مطرح شده است و بعد اسحاق و یعقوب هم آمده و رفته در قصه حضرت موسی و هارون و یک دفعه اسماعیل را مطرح کرده است و این ترتب تاریخی ندارد. اگر اسماعیل همان اسماعیل فرزند ابراهیم بود، در جایی که از اسحاق و یعقوب ياد مي­كند هم باید اسماعيل را می­فرمود و لذا ترتب تاریخی ندارد. این هم شاهدی است بر اینکه اسماعیل آن اسماعیل دیگر است، نه فرزند ابراهیم، البته این قرینه به تنهایی تمام نیست؛ چون در قرآن هم این طور نیست که همه‌جا تسلسل تاریخی رعایت بشود، ولی روایتی آمده که مقصود آن اسماعیل است، اگر آن روایات معتبر باشد که من در اعتبار آن دقت نکرده­ام، قصه حل است و ظاهراً روایات متعدد است و شاید دراین‌بین معتبر هم باشد. این یک بحث است که به لحاظ تفسیری مهم است، ولی به لحاظ نتیجه بحث خیلی مهم نیست. بعد هم پنج صفت براي اسماعیل ـ هر یک از این دو اسماعیل كه باشند ـ ذکر کرده است که به آن‌ها اشاره می­کنیم.

### صفات اسماعیل در قرآن

#### صفت اول

یکی اینکه «**إنه کانَ صادقُ الوُعد**»؛ وفای به وعده می­کرد.

راجع به این اسماعیل گفته­اند كه یک سال در یک جایی ماند تا کسی که قرار گذاشته بود بیاید.

#### صفت دوم و سوم

بعد هم دارد که «**رسولاً نبیاً**»؛ او هم نبوت و هم رسالت داشت. با تفاوتی که در جای خودش دارد. این سه صفتی است که برای او ذکر شده است.

#### صفت چهارم

آخر آیه دوم هم این است که «**ِ وَ كانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا**»؛ مرضی خدا بود

#### صفت پنجم

در اعمال او به این اشاره شده است که «**وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاة»**.) مریم/55)

# نكات آیه «و کان یأمُر اهلَه بالصّلوةِ و الزَّکوة».

در این آیه شریفه چند نکته وجود دارد که من آن نکات را به ترتیب به فشردگی عرض می­کنم:

## نكته اول

یک نکته تعبیر «**و کان یأمُر**» است که این مفید استمرار است. این طور نبود که یک بار این کار را انجام بدهد، بلکه این سیره مستمره او بود.

## نکته دوم

نکته دوم این است که «**و کان یأمُر**» آیا مفید وجوب است، یا نه؟

در بحث اصول به عنوان مقدمه عرض کرده و گفتیم که بحث سیره در اصول در تضاعیف مباحث اصولی، گاهی اجمالاً به آن پرداخته شده است، درحالی‌که بحث نسبتاً مهم است و توجه به ابعاد و زوایای آن باید تکمیل بشود. آنچه در اصول مطرح هست و ما حاصل آن بحث را اینجا عرض می­کنیم این بود که می­گفتیم که حد اعتبار سیره قولی انبیاء و ائمه (علیهم‌السلام) تابعی است از دیدگاه ما در باب عصمت که در باب عصمت انبیاء و ائمه چند دیدگاه وجود دارد و آن دیدگاه­ها در میزان دلالت و حدود دلالت سیره خیلی تأثیر دارد. چهار پنج نظریه در باب عصمت است که ما جزئیات را صغرویاً بحث نکردیم، بلکه فقط نوع روابط آن دیدگاه­ها و نتایج تولیدشده از آن‌ها را بحث کردیم، اما اصل اینکه این دیدگاه­ها چیست، این را در کلام احاله دادیم، اما آنچه که مشهور است این است که در مبانی عصمت در باب سیره عملی چیزی بیش از اباحه بالمعنی العام درنمی‌آید و این اساس آن قاعده اولیه است که بنا بر آنچه که در باب عصمت داریم، فعل معصوم ـ که انبیاء هم معصوم هستند ـ **لا یُفیدُ اکثرَ من الاباحةِ بالمَعنیَ العام** است و این یعنی که این کار جایز است، هم با اباحه بمعنی الخاص جمع می­شود و هم با استحباب و هم با وجوب جمع می­شود. حد متیقن و قدر مسلمش همان اباحه به معنای خاص است. آنچه که می­شود دفع کرد ـ بنا بر نظریاتي که قابل‌قبول است ـ حرمت و کراهت است. این قاعده اولیه در باب سیره است که در جلسات اخیر اصولمان این را اشاره کردیم و بعد در همان‌جا گفتیم که قرائن و شواهد و قواعدی وجود دارد که سیره را از دلالت بر اباحه بالمعنی العام فراتر می­برد و آن را مفید رجحان می­کند كه این را در جلسه اصول عرض کردیم.

### قرائن دال بر دلالت سيره بر رجحان

در اينجا چند قرینه وجود دارد كه می­تواند شاهد بر این باشد که سیره فقط اباحه را نمی­خواهد بگوید، بلکه حداقل رجحان را می­خواهد بگوید كه به اين قرائن اشاره می­کنیم:

#### قرينه اول

یکی از قرائنی این بود که الفاظ مفید استمرار باشند و این یعنی بگوید که «**وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاة»**؛ یعنی دائماً این کار را انجام می­داد و کان یفعل کذا. این استمرار معصوم بر یک عملی عرفاَ به نوعی مفید رجحان آن کار است.

#### قرينه دوم

قرینه دیگر هم این بود که نقل سیره در کلام معصوم بخصوص در قرآن باشد؛ یعنی قرآن سیره یک پیامبری را نقل بکند و یا معصومی سیره یک معصومی را نقل بکند. این نقل معصوم معنایش این است که به این عنایتی است و این نکته مهمی است که نقل می­کند.

#### قرينه سوم

قرينه سوم این است كه سیره در یک ارتباطی با امر عبادی چیزی باشد که خود آن مفید رجحان می­شود که عبادت باشد و یا مرتبط با عبادت باشد که این هم در اینجا مرتبط با عبادت است؛ چون بالصلوة و الزکوة است. سیره امر است و امر خودش عبادت نیست، ولی امر به عبادت است؛ چون انتسابی با عبادت دارد. این یک نوع قرینه عرفیه است. یک قاعده کلی در قرآن و یا اخبار دارد و سیره یک پیامبر یا یک معصومی را نقل می­کند و اصل در سیره فعلی این است که لا یفید اکثر من الاباحه، فقط مفید اباحه بالمعنی العام است و لکن از این قاعده اولی با یک شواهد و قرائن ویژه­ای که می­گوید این فعل مفید رجحان است و یک عمل نیکو است، نه اینکه جایز بوده و همین‌طوری انجام داده است، خارج می­شویم.

این قرائن حدود پنج يا شش تا است كه سه تا از اين قرائن در این آیه جمع است. در اینجا هم خدا سیره یک پیامبری را نقل می­کند معلوم می­شود که روی یک حساب‌وکتابی نقل می­کند و چیز مهمی است و هم اینکه ارتباطی با نماز و زکات و امثال این‌ها دارد و استمرار هم دارد.

مفسرين بايد به این سه قرینه در این آیه توجه بکنند. ما می­گفتیم وقتی‌که نقل می­کند؛ یعنی کار مهمی را می­شمرد، حتی اگر این را به عنوان قرینه چهارمی بیاورید مانعی ندارد؛ یعنی علاوه بر اینکه یک کار خوب را نقل می­کند، در مقام توصیف شخصیت برجسته‌ای هم هست و این یا قرینه جدیدی می­شود و یا اينكه ضمن قرینه قبلی این هم قرینتی دارد.

#### نتیجه

به خاطر این سه چهار قرینه كه در آیه است، خدا سیره پیامبری را نقل می­کند و در مقام مدح است و استمرار را می­رساند و ارتباطش به نماز و روزه هست که اعمال عبادی هستند و این مجموعه سه چهار قرینه می­گوید اینجا فعل، فعلی نیست که فقط جواز را برساند، بلکه این فعل، فعل راجح است، بنابراين سیره­ای که ما در اصول می­گوییم؛ یعنی فعل و ترک معصوم، خود آن عمل یا کیفیت عمل ولو مره واحده، این سیره است، ازاین‌رو این سیره مسلم به دلايلی که عرض کردیم مفید رجحان هست، نه اينكه فقط مفيد اباحه بالمعنی العام رجحان باشد، پس «**و کان یأمُر**» به دلایل چهارگانه مفید رجحان است، نه اباحه بمعنی العام، البته بعيد نيست كه بگوییم رجحانی که با وجوب هم جمع می­شود و لذا در «**وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاة»**، بعید نیست که بگوییم مفید وجوب است، به همان قرائن و مناسبات حکم و موضوع که وجود دارد که در توصیف پیامبری است و ارتباطي كه ممكن است با بحث نماز و قرائنی که گفتیم داشته باشد.

#### قرينه چهارم

ممکن است بگوییم این‌ها مفید وجوب است، اگرچه به وجوب آن خیلی نمی­توانیم مطمئن باشیم، بلکه آنچه مطمئن هستیم، مفید رجحان هست، البته سیاق آیه هم صادق الوعد است. این هم قرینه­اي اضافه بر قرائن قبلی می­شود که اگر بگوییم صلوه و زکوه واجب بوده که فی‌الجمله هم واجب بوده است، آن‌وقت امر به آن‌هم امر به واجب می‌شده که مناسبت دارد که بگوییم این هم واجب است و اين نکته خوبی است؛ چون امر به امر واجبی است و می­دانیم امر به واجب هم واجب است و این هم قرینه­ای است اضافه بر آن قرائن قبلی بر اینکه این رجحان در حد وجوب هم هست، پس اگر این قرائن را کنار هم بگذاریم، بعید نیست که بگوییم در حد وجوب است و البته ادله داریم که نماز در همه ادیان بوده و واجب هم بوده و به لحاظ کمیت سنگین­تر هم بوده است و بعد در امت اسلامی تخفیف پیدا کرده است. اين نكته دوم بود که خلاصه آن این است که بعید نیست که بگوییم قطعاً این سیره رجحان را می­رساند، نه اباحه به معنای عام را و بعيد هم نيست كه بگوییم وجوب را می­رساند با ضم این قرائن و مناسبات حکم و موضوع و تأییدی که با ادله دیگر، مثل آیه «**و أمُر أهلَک بالصَّلوة**» می­شود.

## نكته سوم

اين نكته، نکته واضحی است و آن این است که آیا این حکم به امت اسلامی هم تسری پیدا می­کند؟

این سؤالي است که اینجا مطرح است. بحثی در رسائل در استصحاب داریم که استصحاب احکام شرایع سابقه است و مفصل هم آنجا بحث شده که اگر چیزی در شریعت سابقه داشته باشد، موضوع عوض شده و یا عوض نشده است و ما دلیلی نداشته باشیم، می­شود آن را استصحاب بکنیم یا نه؟

### اقوال در مسئله

#### قول اول

بعضی گفته­اند كه ممكن نيست؛ چون نسخ شده و دین پیامبر خاتم (صلی‌الله عليه و اله) ناسخ ادیان قبلی است و لذا موضوع عوض شده و نمی­شود چیزی را از آنجا به اینجا تسری داد.

#### قول دوم

بعضی هم پاسخ داده­اند که این نسخ در کلیت دین است، نه در تک‌تک احکام، اما اینکه تک‌تک احکام را بگوییم عوض شده و نسخ شده، این طور نیست و می­دانیم که خیلی از چیزها نسخ نشده و خط رسالت و نبوت، یک خط مستمری است که حلقه­های مشترک دارد و استمرار پیدا کرده است و لذا می­شود آن احکام قبلی را استصحاب کرد.

این بحثی است که یادآوری کردم و در تنبیهات استصحاب تحت عنوان استصحاب و احکام شرایع سابقه آمده است.

### نظر استاد (حفظه الله)

این بحث در آنجا در جای خودش درست است، اما وقتی که در قرآن کریم چیزی از انبیاء گذشته نقل بشود این می­شود جز این دین و نقل آن و تأکید بر آن در قرآن که سند اصلی این دین جدید و دین خاتم است و این به مناسبات حکم و موضوع دلیل بر این است که من به عنوان شریعت شما به شما الگو می­دهم و عرضه می­کنم و لذا آن بحث با این ربطی ندارد که اگر چیزی در ادیان سابق بود برای ما هم حجیت دارد، یا ندارد. آن بحث مربوط به جایی است که در متون دینی جدی نیامده باشد. اگر چیزی از سیره­ها و یا اقوال ادیان قبلی در متون دین جدید بیايد و بر آن تأکید بشود، ظاهرش این است که یعنی جزء همین دین است و این دین آن را تأیید می­کند و لذا ما اگر یک سیره­ای از انبیاء گذشته در کتب تاریخ، غیر از قرآن و روایات ما باشد، آنجا جای بحث است که آيا برای ما حجت است یا حجت نیست و جای بحث است که باید استصحاب کرد يا نه. آن بحث مال آنجایی است که سیره­ای قولی از منابع تاریخی غیر قرآن و سنت اسلامی برای ما نقل می­شود، اما اگر سیره و قولی در منابع اسلامی یعنی قرآن و حدیث نقل شده است، ظاهر این فضا این است که ما هم قبول داریم و به عنوان امر مقبول و جزئی از اجزای این دین داریم برای شما عرضه می­کنیم.

این دو سه نکته­ای که می­گوییم مربوط به اینجا نیست و درواقع مربوط به قواعد تفسیری است و خیلی جاها تسری پیدا می­کند و ما اینجا تطبیق می­دهیم؛ یعنی هر سه نکته در اینجا نکات کلی است، بخصوص نكته دوم و سوم که اینجا مصداقی دارد، بنابراین اینجا نیازی به استصحاب نداريم تا بگوییم این «**وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ»** مال آن پیامبر بوده است.

## نکته چهارم

خصوصیت هر پیامبری الغاء می­شود و مال دیگران هم هست و همه مکلفین در احکام مشترک هستند و برای تسری آن از امت قبلی به امت جدید نیاز به استصحاب و آن بحث­ها نداریم و همین‌که در خود دین برای آن تأکید می­شود، این معنایش این است که مقبول ما است، پس خطابات متوجه به پیامبر یا هر پیامبر دیگر یا اوصاف و احوالی که از آن‌ها نقل می­شود، اصل این است که مشترک بین همه آدم­ها است و از شخص به همه امت بعد از آن امت الغاء خصوصیت می­شود و نیاز به استصحاب نداریم. ظاهر حال و شواهد کلامی و قرائن مطمئن می­کند که ما این وضع را داریم، اگر کسی هم شک بکند البته جای استصحاب احکام شرایع سابقه است و ما هم استصحاب احکام شرایع سابقه را تقریباً قبول داریم و فکر می­کنم مشکلی ندارد و جای استصحاب است و هم استصحاب احکام را قبول داریم و هم احکام شرایع سابقه و اشکالات استصحاب را در جای خود رفع کردیم. در چیزهایی که از انبیای گذشته نقل می­کند، می­شود دو الغاء خصوصیت کرد: یکی شخص نبی به امت و دوم از آن امت به این امت. این دو الغاء خصوصیت هم چیزی است که در این نکته باید به آن توجه داشت.

### نتیجه

جواب این سؤال هم این مي­شود که از نبی به امت و از امت قبلی به امت جدی تسری پیدا می­کند لشاهد الحال و لقرائن الخاصه­ای که اشاره کردیم و اگر هم نباشد بعید نیست که استصحابش هم درست باشد.

## نكته پنجم

این وجوب امری که اینجا آمده است، در جایی که با امر به معروف به معنای عام انطباق پیدا بکند، این به عنوان وظیفه خانوادگی و به عنوان تأکد وجوب است، پس امر اهل به واجبات امر مؤکد است؛ زیرا امر به معروف به‌طورکلی وجود دارد. اینجا امر مؤکد است و هرجایی که به هم منطبق بشود، یک ریزه‌کاری‌هایی راجع به این نکته در آیه «قوا أنفسکم» گفته بودم که آن ریزه‌کاری‌ها اینجا می­آید.

## جمع‌بندی

اين­ها نكاتي بود که مطرح کردیم، البته بعضی از نکاتی هم که در آیه قبل گفتیم اینجا می­آید: یکی بحث «**اهل**» است که گفتیم اهل، ممیز به بالا را می­گیرد و نسبت به قبل از تکلیف یک ویژگی را دارد و چندین نکته دیگری که راجع به بحث امر و نوع وجوبش اینجا می­آید و تکرار نمی­کنم و نکته بعدي «**بالصَّلوة و الزَّکوة**» است که اینجا علاوه بر نماز زکوه هم آمده است. نکته بعدي هم این است که بعید نیست که «**بالصّلوة و الزکوة**» را که موضوع آیه است، تعمیم بدهيم و الغاء خصوصیت بکنیم؛ یعنی در حقیقت به عنوان یک مصداق بارز و مهم در سیره به آن تأکید شده که **«وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاة»،** اما اگر فرزند و اهل او نوعی واجبات و تکالیف دیگری داشته باشند، علی‌القاعده آن را باید انجام داد بنابراین نکته بعدي این است که این آیه و آیه قبل که «**و أمُر أهلَک بالصّلوةِ و اصطَبَر علیها»** بود، ولو اینکه در باب نماز و یکی هم نماز و زکوه است، ولیدر هر دو آیه الغاء خصوصیت بعید نیست؛یعنی در متفاهم عرف این است که بحث نماز به عنوان واجب مهم روی آن تأکید شده و الا علی‌القاعده پدر و مادر وظیفه دارند در قبال أهل خودشان، واجبات را به او امر بکنند. اگر این را بگوییم آن وقت این «**کان یَأمُر أهلَه بالصّلوة**» و آنجا «**و أمُر أهلَک بالصّلوة**»، خودشان آیات خاصه نیستند، بلکه با الغاء خصوصیت این­ها هم جزء آیات مطلقه می­شود. شاهد این الغاء خصوصیت علاوه بر این تفاهم عرفی و ارتکازات عرفی، چیزی است که در آن آیه می­گوید «**و أمُر أهلَک بالصّلوة**» و اینجا می­گوید «**بالصّلوة و الزَّکوة»** و آن آیه فرموده **«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً»**.) تحریم/6) این یک سیری دارد که اینجا خواسته روی نماز تأکید بکند و کنار نماز، زکوة آورده است و در آنجا « **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً»** مطلق آورده و همه واجبات و محرمات را آورده است. این نشان می­دهد که اینجا هم عنایت تأکید روی نماز و زکوه هست. این تأکید را قبول داریم، ولی روح حکم الغاء خصوصیت می­شود، بنابراین ضمن قبول تأکید علی الصلوة و الزکوة لا یبعد الغاء خصوصیت و تعمیم الحکم علی کل واجب، بلکه نهی از محرمات که در آیه «**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً**» بود. اگر این الغاء خصوصیت اول را از نماز به سایر واجبات انجام بدهیم و با کمی درجه پایین بگوییم محرمات را هم در برمی‌گیرد، آن وقت در حقیقت «**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً**» می­شد؛ یعنی می­گوید این وظیفه امر و هدایت کلی که بر عموم جامعه واجب است، در فضای خانواده یک وظیفه ویژه و تأکیدی است. این هم نکته دیگری که اینجا هست. نکته دیگری را هم که قبلاً گفتیم و بازهم تکرار می­کنیم اين است که اینجا امر دارد. طبعاً تعلیم و تمهیدات آموزشی و تربیتی و این­ها هم از باب اینکه مشمول آیه هست، به یکی از دو دلیل دیروز، یکی الغاء خصوصیت از امر و امثال این­ها است و یکی هم الغاء خصوصیت هم نشود، مقدمه امر این است؛ یعنی اگر کسی نمی­داند و می­خواهی امرش بکنی، مرتبه اول این است که به او آموزش بدهی تا این را بفهمد. اين­ها نكاتي بود كه قبلاً مطرح كرديم. اوج این آیات هم «**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً»** است که طرف وقتی این آیه را شنید، گریه کرد که من چطور می­توانم این­ها را حفظ بکنم. آیه او را سبک کرد که معنایش این است که امرش بکنی و مقدمات را فراهم بکنی و تأکید نهایی وظیفه خانوادگی است. این استظهارات فقهی و اجتهادی است. ولی این الغاء خصوصیت اگر ما آیات دیگر و روایات و ارتکازات قوی نداشتیم همین را می­گفتیم؛ و لکن وجود آیات دیگر موجب می­شود که ما الغاء خصوصیت را راحت انجام بدهیم و لذا به کمک آن‌ها این الغاء خصوصیت را می­کنیم كه اگر تنها اين بود، بعید مي­نمود.**و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار**